

آچو

(شعری طنزآمیز از رونق علامرودشتی)

محمود مهرآوران^۱

چکیده

موضوع این مقاله شعری طنز به نام «آچو»، از اشعار یکی از محلی‌سرایان گذشته در جنوب فارس است. سراینده زائر غلامعلی معروف به رونق، شاعری محلی‌سرا از منطقه علامرودشت در جنوب استان فارس، در اواخر قرن سیزدهم و نیمه اول قرن چهاردهم هجری است. این شعر زبان حال فردی است که از کار و تلاش بویژه از دروکردن غلات، سخت فراری و بیزار بوده و به تن‌پروری و تبلی عادت داشته است. شاعر با زبان و بیانی طنز حالات و گفتار او را بیان و ترسیم کرده است. بررسی این اشعار توانایی شاعر در زبان شعری و قدرت وی در تخیل را همراه با به‌کارگیری چاشنی طنز به خوبی نشان می‌دهد.

کلیدواژه‌ها: رونق، آچو، طنز، شعر محلی، علامرودشت.

۱. دانشیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه قم.

۱ . مقدمه

یکی از انواع ادبی، ادبیات محلی است. این نوع ادبی، هنر مکتوب یا شفاهی هنرمندانی است که پیام و عاطفه خویش را با بهره‌گیری از واژه‌ها، ترکیبات و جمله‌هایی که در گوشه و کنار یک سرزمین کاربرد دارد، عرضه می‌کنند. زبان فارسی مانند بسیاری از زبان‌های دیگر در دل خود، صدها شکل غیررسمی دارد که به آنها زبان محلی یا گویش می‌گوییم. گویش‌ها در اصل پایگاه و منبع زبان رسمی هستند؛ زیرا بسیاری از واژگان، ترکیبات و صورتهای نحوی از این گویش‌ها به زبان رسمی آمده و به شکل عمومی رواج یافته است. البته شکل کلی گویش و کاربرد واژگان و نظام نحوی و دستوری گویش‌ها با زبان ملی و رسمی، تفاوت‌های چشمگیری دارد.

شناخت و بررسی گویش‌ها، علاوه بر افزودن به دانش زبان‌شناسی، سبب شناخت، درک، رفع ابهام و بررسی بهتر متون ادبی و حتی تاریخی گذشته ما نیز می‌شود. امروزه به علت فاصله گرفتن از گذشته، سرعت دگرگونی‌های زبان، ارتباط‌های گسترده و آسان، شهرنشینی و پیشرفت و سلطه رسانه‌های عمومی، گویش‌ها در معرض تهدید و فراموشی هستند. فراموشی و تضعیف گویش‌ها گرچه امری طبیعی و یک فرآیند است اما در دل خود خسارت‌های فرهنگی نیز به بار می‌آورد. گویش‌ها زبان عاطفی مردم هستند؛ زبان دوستی، همدلی، همسایگی و مهربانی. دور شدن از گویش‌ها و فراموشی آنها خواه‌ناخواه بسیاری از این موضوعات را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد. همچنین گویش‌ها پشتوانه فهم بهتر متون ادبی گذشته ما هستند و با از بین رفتن بسیاری از واژه‌ها و ترکیب‌ها و نام‌ها که در گویش‌ها باقی مانده‌اند، ما برای دریافت معنی و منظور برخی از نوشته‌ها و سروده‌های ادیبان گذشته به ابهام و مشکل برمی‌خوریم. یکی از این راه‌های رفع ابهام، گردآوری، احیا، بررسی و شناخت متونی است که با زبانهای محلی و گویش‌های بومی نوشته یا سروده شده است.

اهمیت بررسی و شناخت ادبیات محلی در آشنایی با امکانات گسترده زبان، تنوع عناصر زبانی و عاطفی و حفظ اصالت زبان است. ادبیات محلی معدنی است که می‌توان از آن گهرهای فراوان استخراج کرد؛ دریایی است با مرواریدهای درخشان و گنجینه‌ای است از ذخائر گران‌قیمت. شناخت شاعران محلی سرا و سروده‌های آنها گامی بزرگ در حفظ و بهره‌برداری از این ذخائر گران‌بها است. بخشی از این ادبیات، یعنی اشعار محلی با زبانی لطیف و صمیمی، حدیث درد و عشق را بیان می‌کنند و کار و تلاش و تحمل سختی‌ها و رنج‌ها را نشان می‌دهند.

شعر محلی به صورتهای گوناگون و موضوعات مختلف ظاهر می‌شود. طنز، گونه‌ای از این شعر و ادب است که شاعران خلاق با توجه به رفتار یا گفتاری محلی از آن سوژه‌ای ساخته و با قدرت بیان خود آن را پرداخته‌اند که این اشعار در میان ادبیات محلی، خود لطافتی دیگر دارد. این مقاله درباره‌ی معرفی و بررسی شعری طنز و محلی معروف به «آچو» از شاعری به نام «رونق علامرودشتی» از جنوب استان فارس است. در این نوشتار ابتدا به معرفی زادگاه شاعر می‌پردازیم؛ سپس مختصری از حال وی و شعر طنز او همراه با مختصری از خصوصیات شعرش ارائه می‌شود.

۲. زادگاه شاعر

رونق، شاعری محلی سرا از جنوب فارس بوده است. زادگاه این شاعر، «علامرودشت» است. علامرودشت امروزه شهری کوچک و مرکز بخشی به همین نام در شهرستان لامرد در جنوب استان فارس است. این منطقه از شمال با شهرستان خنج و از شرق با بخش چاهورز لامرد و از جنوب با شهرستان مهر هم‌جواری دارد. «بخش علامرودشت منطقه‌ای گرم و خشک و دارای وسعتی برابر با ۱۲۱۱ کیلومتر مربع است و مرتفع‌ترین نقطه آن با ۱۸۱۹ متر ارتفاع در کوه نر در جنوب منطقه و پست‌ترین نقطه با ارتفاع ۳۶۴ متر در انتهای شمال غربی دشت واقع شده است». (کریمی، ۱۳۹۱: ۳). مردم این بخش مردمی خون‌گرم، مهمان‌نواز، مذهبی و اغلب درس‌خوانده و مطلع بر تاریخ و فرهنگ عمومی کشورند. البته در زمان شاعر یعنی چیزی بیش از صد سال قبل، این شهر، روستایی کوچک اما پرآوازه و سرسبز بوده است. این منطقه، خاستگاه برخی از عالمان و مردمی با فرهنگ دینی و مذهبی بوده و هست.

۳. زندگی رونق علامرودشتی

زائر غلامعلی فرزند ملا محمدحسین، نواده ملا علیرضاخان علامرودشتی (کلانتر دوره قاجار در علامرودشت) متولد تقریبی ۱۲۷۰ هجری قمری بوده است. آنگونه که در زبان‌ها شایع است و پیران کهن سال می‌گویند، وفات وی در ماه رمضان المبارک ۱۳۴۰ ه.ق. رخ داده است. مدفنش در مقبره جنوبی محله تل علامرودشت، در جنوب مسجد قرار دارد. وی فردی درس‌آموخته از مکتب‌خانه‌های روزگار خود و آگاه به بسیاری از دانش‌ها و اطلاعات دینی، مذهبی، ملی و عمومی بوده که در اشعار باقی‌مانده از وی این امر را می‌توان به‌خوبی دید. او در زمان حیات خود و بیشتر پس از وفات، در زادگاه خویش فردی نام‌دار و در مناطق هم‌جوار نیز از شهرتی بسزا برخوردار بوده است.

همان‌گونه که ذکر شد، ایشان سواد مکتب‌خانه‌ای داشته است. در گذشته‌های نه چندان دور که هنوز مدارس دولتی دائر نشده و شکل جدید سوادآموزی رواج نیافته بود، این مکتب‌خانه‌ها امر آموزش مردم بویژه اطفال و نوجوانان و حتی بزرگسالان را بر عهده داشتند. در مکتب‌خانه‌های قدیم، مکتب‌داران باسواد و باتجربه امر تدریس را به عهده داشته‌اند که به «ملا» یا «ملا مکتبی» مشهور بودند. این معلمان مکتب‌خانه دست‌کم قرآن را به‌خوبی می‌خوانده و بر اصول تلفظ و نحو آن مسلط و بیشتر آنان آگاه به احادیث و روایات، تاریخ عمومی و بویژه تاریخ اسلام و زندگی اهل بیت علیهم السلام بوده‌اند. برخی از اینان واعظ و اهل منبر و نیز مداح و تعزیه‌خوان می‌بودند. مکتب‌خانه مهم‌ترین مرکز آموزش کودکان و نوجوانان و به‌طور کلی آموزندگان بوده است.

زائر غلامعلی در شعرش، «رونق» تخلص می‌کرده است. رونق، خطی زیبا و قلمی روان در سندنویسی و استعداد خوبی در زمینه سرودن شعر داشته است. از محتوای اسناد و اشعارش به دست می‌آید که مطالعات فراوانی در زمینه‌های مختلف مذهبی و تاریخی داشته و یکی از معدود شاعران محلی سراسر است که اشعارش در مدح و مراثی اهل بیت ^(ع) بر سر زبان‌ها بوده. از باقی‌مانده اشعار او مضامینی مانند مدح و مرثیه سالار شهیدان و دیگر امامان معصوم ^(ع) دیده می‌شود. متأسفانه به سبب گردآوری نشدن و مکتوب نبودن همه اشعار، مقدار کمی از شعر او در دست است. معروفترین آن، شعری است که در بین مردم محل به نام «آچو» (āčow) شناخته می‌شود و در قالب طنز است. این لقب از کلمه «چو» گرفته شده و به معنی غلو کننده و اشاعه دهنده و شایعه‌پراکن است.

این اشعار نشان‌دهنده شیوه زندگی و امرار معاش و نیز سختی‌ها و نامالیامات زندگی مردم است. شعری معروف و مشهور نیز با بیت معروف «علامردشت نمی‌گیره دل مو / شمال باغ ملا منزل مو» به جا مانده و هنوز بر سر زبان مردم محل و حتی مناطق نزدیک و همجوار است. اشعار رونق همچون بسیاری دیگر از اشعار و حکایات و قصه‌ها، به شکل روایت‌های سینه به سینه منتقل شده و ناچار دچار کاستی‌ها و دخل و تصرفاتی و برخی از ابیات آنها فراموش شده است. از برخی کهن‌سالان محل نقل شده که ایشان در آغاز جوانی به سرودن اشعار طنز می‌پرداخت و به تدریج و در پی تحولات روحی سرودن اشعار طنز را کنار گذاشت و به سرودن اشعار مذهبی پرداخت.

۴. شعر آچو

شعری طنز، درآمیخته با مقداری هجو، با نام «آچو» از رونق در بین مردم منطقه بر سر زبان‌هاست. محتوای شعر طنز او زبان حال شخصی است ملقب به «آچو». از محتوای شعر استفاده می‌شود که این فرد نسبت به کشت و برداشت گندم و جو و مراحل جمع‌آوری آن مانند دروکردن،

خرمن کوییدن و ... تنفر زیاد داشته و از آن سخت گریزان بوده است و حاضر بوده به هر کار سختی تن بدهد، اما به سراغ کار سخت و طاقت فرسای درو و خرمن کویی نرود. او از خدا می خواهد که باران نبارد، مزارع غله ثمر ندهد و گویا شخص منظور، دوستی و ارتباطی تنگاتنگ با زائر غلامعلی داشته. از همان سال‌های نخستین سرودن، به علت حلاوت و شیرینی شعر، بیشتر با سوادان و حتی برخی بی سوادان محلی شعر را به طور کامل و یا ابیاتی از آن را حفظ نموده و سینه به سینه به نسل‌های بعدی منتقل کرده‌اند. اکنون که نزدیک به ۱۲۰ سال از سرودن شعر می‌گذرد، بسیاری از اهالی بیشتر ابیات آن را از حفظ دارند و به تناسب، خاصه در محافل شوخی و مزاح آن را می‌خوانند. اینکه اصل شعر شامل چند بیت بوده، معلوم نیست و آن مقدار که به طور پراکنده از حافظه حافظان جمع آوری شده، نزدیک به ۷۰ بیت است. نظم و ترتیب ابیات آن هم به دلایلی درهم ریخته و به طور قطع جابه‌جا شده است.

۵ . چند نکته

۱. ۵ . نقش درس خوانده‌ها، محققان، عالمان، پژوهشگران، نویسندگان و شاعران محلی در احیا و حفظ گویش‌ها، بسیار اثرگذار است. فقید سعید علامه محقق، استاد شیخ محمدباقر محمودی علامرودشتی که عمری را در احیای آثار مکتوب درباره اهل بیت پیامبر^(ع) گذراند و ده‌ها اثر ارزشمند علمی به جامعه تقدیم کرد، از بزرگانی بود که به حفظ گویش بومی اهتمام و سفارش می‌کرد. ایشان سعی می‌کرد در مجالس و محافل و منابر خود در علامرودشت، گاه‌گاهی به گویش محل سخن بگوید و گاهی هم از حاضرین کمک می‌گرفت که گویش قدیم فلان کلمه چه بود؛ اگر کسی بلد بود می‌گفت و اگر در آن جمع کسی نبود که بداند، استاد متأسف می‌شد و می‌گفت که این هم مانند دیگر کلمات فراموش شده، از بین می‌رود. وی به حفظ و نشر شعر «آچو» بسیار سفارش می‌کرد و می‌گفت که حفظ آن تنها برای ترکیبات و واژه‌های نادر و منحصر به فرد به کار رفته در آن است.

۲. ۵ . این سروده نزدیک به زبان رسمی است اما سعی سراینده بر آن بوده که تا جای ممکن و مقدور، کلمات و عبارات شعر را به گویش بومی و محلی به کاربرد و همین امر باعث ماندگاری شعر او شده است.

توضیح این نکته نیز لازم است که شاعر با قدرت و توانایی و شناخت خود از شعر این متن را به شکل «مثنوی و قصیده تومان» سروده است. به این شکل که از بیت ۱ تا ۷ صورت مثنوی دارد، از بیت ۸ تا ۵۴ شکل قصیده دارد، از بیت ۵۳ تا ۵۵ مجدد به مثنوی برمی‌گردد و باز تا آخر شکل قصیده می‌گیرد. احتمال دارد مجموع این اشعار در زمان‌های مختلف و متفاوت و به شکل پراکنده سروده شده

باشد یا در انتقال آن از زبان مردم دچار این تغییرات شده باشد. وزن شعر در بحر متقارب مَثْمَن محذوف و از ابتدا تا پایان یکی است و در آن برخی اختیارات برآمده از گویش محلی اعمال شده است. شعری که در پی می‌آید، باقی مانده شعر «آچو» است که گردآورنده آن با پرس و جوی فراوان از زبان کهن‌سالان و نیز معدود نسخه‌های کوتاه و دست‌نویس برخی پیران محل، گردآوری کرده است. آوانگاری‌ها از نویسنده مقاله است.

۶. زبان حال آچو

| | | |
|---|--|--|
| ۱ | الهي به ارواحك ^۱ رَمِضون ^۲ | نیاور گُلی ^۳ ابر در آسمون |
| ۲ | به قدر بهاري مي باري بيار | نه آنقدر که مردم گُندد بَخس کار ^۴ |
| ۳ | هر آنکس که تقلید آچو ^۵ کند | زِمَسون ^۶ بِخُسبَد همي خو ^۷ گُند |
| ۴ | زِمَسون پسِ چاله ^۸ پُر چلوس ^۹ | به از شوکتِ رُستم و آشکبوس |
| ۵ | نشستن پسِ کتل ^{۱۰} و کوري ^{۱۱} دمی | بُود پیشِ من بهتر از عالمي |
| ۶ | نشيني و چايي به کوري زني | به از آنکه غُله ^{۱۲} به گورين ^{۱۳} زني |
| ۷ | که دنيا سراسر همه زحمت است | خصوصاً کسی را که پا در مت ^{۱۴} است |

۱. روح کوچک. در گویش محلی، جمع این کلمه به جای مفرد آن کاربرد دارد.

۲. (rampazun) رمضان نام شخصی است و در اینجا به شکل نوعی به کار رفته است.

۳. (goli) قطعه‌ای از ابر.

۴. (baxskār) بَشکار، بَشکاری: شخم زدن زمین و بذر افشانی کردن گندم و جو در ابتدای پاییز و زمستان است؛ کشت کشت دیمی.

۵. (āčow) به معنی خالی بند و غلو کننده و در اینجا کنایه از شخص منظور شاعر است.

۶. (zemessun) زمستان.

۷. (xow) خواب.

۸. (čolus) چوب و هیزم نیم‌سوخته.

۹. (ketl) کتری.

۱۰. (kuri) قوری.

۱۱. اَعَم از گندم و جو.

۱۲. (gurin) چاله و گودالی به عمق حدود ۵ متر که در آن گندم و جو ذخیره می‌کرده‌اند.

| | | |
|----|---|---|
| ۸ | رسولِ درو ^۲ آمد این آیه خواند | که وَيْلٌ لَّكُمْ أَيُّهَا الزَّارِعُونَ ^۳ |
| ۹ | بَرَزند عامیان نزد بُرآن ^۴ تمام | زن و مرد و کور و گر و اَعْرَجُونَ ^۵ |
| ۱۰ | چنین گفت آچو به وقتِ درو | دو حَرَمَن نیرزد به يك چُرْتِ حَو ^۶ |
| ۱۱ | کشیدن همه زحمتِ روزگار | به از طَرَفَه الْعَيْنِ پايِ درو |
| ۱۲ | هزاران سُهومات و تُخْمِ تَنَك | نیرزد به يك فُرَك ^۷ قلیان بُك ^۸ |
| ۱۳ | خدایا پیامرز بافنده را | که از بهر ما ساخت شال و قَبو ^۹ |
| ۱۴ | الهی نیامرز آهنگران | که از بهر ما ساخت داسِ درو |
| ۱۵ | به هر جا که بینید آهنگری | به فتوای آچو کُنیدش چَبو ^{۱۰} |
| ۱۶ | هر آنجا که بینید آهنگری | رؤوسَ عَلَيِ الْكُورَه فِي الدَّمَمُو ^{۱۱} |
| ۱۷ | حدید ^{۱۲} است فیهِ بَأْسٌ شَدِيد ^{۱۳} | مَجو نَفَع از او پَندِ آچو شِنو |
| ۱۸ | هر آنکس که يك آیه خواند از حدید | زَنَم زیرِ گوشش رود زنده رو |
| ۱۹ | گر این داس می‌دید آقاي صدر ^۱ | همه حاشیبه می‌نوشت اَقْتَلُو ^۲ |

۱. (mat) به شیاری می‌گفتند که قبل از بذرافشانی در زمین زراعی به وسیله شخم‌زدن ایجاد و علامت‌گذاری می‌کردند.

۲. (derow) رسول درو: خبر آورنده درو؛ کنایه از گرم شدن هوا و موسم درو کردن است.

۳. وای به حال شما ای زارعان.

۴. (borrān) محلّ و مکانی به طول ۲۰ الي ۳۰ متر و عرض حدود ۱۰ متر که دروگران در آن مشغول بریدن قسمت‌هایی

از گندم می‌شدند.

۵. (a'rajow) لَنگ.

۶. چُرْتِ خو به معنی خواب کم است.

۷. (fork) معادل يك پُك زدن به قلیان که به آن، قُل هم می‌گویند.

۸. (bok) به قلیانی که از بالا شکسته باشد و گردن ندارد، می‌گویند.

۹. (qabow) قَبَا؛ لباس سنتی مردان قدیم علامرودشت بلکه قسمت اعظم ایران.

۱۰. (Čapow) غارت.

۱۱. جمله‌ای است طنزآمیز و کمابیش یعنی: سر آهنگر را در کوره بگذارید و در آن بدمید تا بسوزد.

۱۲. آهن. نام سوره ۵۷ قرآن مجید.

۱۳. اشاره به قسمتی از آیه ۲۵ سوره حدید می‌باشد به معنی: «در آن نیرویی سخت است.»

| | | |
|--|--|--------|
| جَهیم و جهتم بود خرمنو | صراط الّذینم بود سر بنه | ۲۰ |
| بود کوثرم ^۴ مشک ^۵ زیر تلو ^۶ | بهشتم بود سایه‌های خُنک ^۳ | ۲۱ |
| که آید به جان بنه خرخشو ^۸ | چنان برکشم بند و تنگ بنه ^۷ | ۲۲ |
| من از دور نشینم گنم هلّه هو ^۹ | چو مردم بکویند خرمَن به خر | ۲ ۳ |
| زنم بر سر هر خری یک بچو ^{۱۰} | به قانونِ مرسومي زارعین | ۲۴ |
| درآرم کلید و گشایم بخو ^{۱۱} | زوم در طویل‌ه سوي مادیان ^{۱۱} | ۲۵ |
| در آخور بیندم دهم کاه و جو | بشویم همه کاکل ^{۱۳} و یال ^{۱۴} اسب | ۲۶ |
| گنم سنگ و گنگل ^{۱۵} به باغ پدو ^۱ | رضایم که از وردوان روز و شب | ۲۷ |

۱. مجتهد و صاحب فتوایی در نجف اشرف به نیمه دوم قرن سیزدهم یعنی حدود سالهای ۱۲۵۰ الی ۱۳۰۰ ه. ق.
۲. اشاره به حاشیه نویسی مراجع بر کتاب «عروه» دارد. در اینجا کنایه از این است که اگر آقای صدر داس درو را می دید، فتوا به قتل آن می داد.
۳. خُنک و سرد.
۴. نام نهر معروف در بهشت.
۵. ظرف آبی که از پوست بز درست می کنند.
۶. (talow) تاله: به چند دسته گندم بریده شده که دروگر در هنگام بریدن گندم روی هم انباشته می کند تاله می گویند. دروگران مشک آبشان را در زیر تاله می گذاشتند تا از تابش آفتاب به مشک جلوگیری کنند.
۷. (bana) بنه: وسیله و ابزار توری شکل به طول ۳ و عرض ۲ متر که برای حمل خوشه های گندم و کاه از آن استفاده می شود. این وسیله را با موی تاب داده شده بز درست می کنند و شبکه های آن به اندازه شبکه های تور دروازه فوتبال است. در دو طرف عرضی آن چوب راستی از درخت کنار بسته می شود که به آن، پایه می گویند.
۸. (xarxašow) سروصدا و خش خش کردن بنه، به هنگام کشیدن و بستن خوشه های گندم.
۹. (halla how) عبارتی است که پشت سر حیوان خرمن کوب در هنگام کوبیدن خرمن به کار می برند تا موجب شود حیوان سریع تر حرکت کند؛ ولی آچو می گوید: من از دور نشینم کنم هلّه هو.
۱۰. (bočow) دهان بند؛ ابزاری شبکه دار که بر دهان الاغ می بسته اند تا مانعی برای خوردن گندم و جو باشد.
۱۱. ماده اسب.
۱۲. (boxow). دستبندی که به دست اسب می زنند.
۱۳. موی پیشانی.
۱۴. موی گردن.
۱۵. (kongol) سنگ بزرگی که بلند کردن آن از یک نفر بر نمی آید.

| | | |
|----|---|---|
| ۲۸ | رضایم که از بَرْدکو ^۲ سال و ماه | نُمایم به کهنو ^۳ بیا و بُرو |
| ۲۹ | رضایم که شاگرد حیدر ^۴ شوم | به مُژگان برویم بَر آسیو ^۵ |
| ۳۰ | به جدول نیاید گر آب روان | رَوم چون مُقَنّی سوی گُرو ^۶ رو |
| ۳۱ | پرویم همه جدول ^۷ و دم گَنات ^۸ | نترسم من از مار و نه از دَهو ^۹ |
| ۳۲ | گَلیسم و لِحاف و نَمَد ^{۱۰} مُتکا | مرا می شناسند هنگام خو |
| ۳۳ | به مُدَبخ ^{۱۱} روم من سوی آشپز | برآرم دمار از پَلیل ^{۱۲} و پُلو |
| ۳۴ | منم بَلَعَمِ اِبِن بَعورا ^{۱۳} به زُهد | که پیداست از خِشَتگم ^{۱۴} پَرچلو ^{۱۵} |

۱. (pedow) پدویه نام نخلستانی است واقع در شمال محلی روستای انجیربند در غرب بخش علامرودشت در دامنه کوه مقابل روستای وردوان.
۲. (bardaku) روستای بَرْدکو از توابع بخش وراوی شهرستان مَهر است و پشت کوه علامرودشت قرار دارد. این دو روستا در دو طرف کوه، مقابل هم هستند.
۳. (kahnu) روستای کهنویه علامرودشت.
۴. فرزند محمد ابن قاسم ابن محمد ابن حیدر پدر بزرگ حاج حبیب الله حیدری فرزند حاج نصرالله که آسیابان آبی وردوان بوده است.
۵. (āsiyow) آسیاب آبی.
۶. (gorva row) گربه‌رو: به روزنه و سوراخ بین دو قنات که در زیر زمین آب را به هم متصل می‌کند گربه‌رو می‌گویند. کنایه از آن است که بین دو قنات سوراخی تعبیه شده که تنها گربه می‌تواند به راحتی عبور کند و مقنّی به زحمت و در حالت درازکش باید از آن گذر و لایروبی کند.
۷. (Jadval) گذرگاه آب قنات.
۸. (damkanat) به ابتدا و مرکز قنات که در گلوگاه‌ها و دامنه کوه قرار دارد، دم قنات می‌گویند.
۹. (aždahow) اژدها.
۱۰. فرش بافته شده از پشم گوسفند.
۱۱. (modbax) مَطبخ، آشپزخانه.
۱۲. (palil) برنج دَپز که نام دیگر آن شَلّه است.
۱۳. یکی از زاهدان مستجاب الدعوه در زمان حضرت موسی (ع) است که در نهایت یکی از مخالفان حضرت شد و برای نابودی حضرت و لشکریانش نفرین می‌کرده است.
۱۴. وصل شلوار پاره شده.
۱۵. (parčalow) کنایه از کثافت مدفوع است.

| | | |
|----|---|--|
| ۳۵ | زِ شَبِ خِزِیْمِ مَرْدِ وَ زَنِ آگَهَنْد | که می‌خواهیم از شام تا گله او ^۱ |
| ۳۶ | ابوذر جُمِهْرَمَ ^۲ به وَ قَتِ طَعَامِ | لَلِکَ ^۳ می‌شناسم به زیر پُلو |
| ۳۷ | عَرَقِچِینِ بُوَدِ گوشتِ بَرِ فَرَقِ تَنِ ^۴ | پُلو بَرِ سَرِ گِمنَه ^۵ لُنْگِ ^۶ اَسْتِ شو ^۷ |
| ۳۸ | غِیَاثُ اللِّغَاتِمَ ^۸ بَهِ وَ قَتِ لُغَتِ | که از نُچِ نُچِ ^۹ خَرِ کَنَمِ هُشْتِ ^{۱۰} گو ^{۱۱} |
| ۳۹ | نَرَفْتَهَ بَهِ حَجِّ حَاجِیِ آچو شَدَمِ | نَرَفْتَهَ بَهِ تِهْرانِ شَدَمِ کَدُخْدو ^{۱۲} |
| ۴۰ | نَرَفْتَهَ بَهِ تَدْرِیْسِ مِئَلَا ^{۱۳} شَدَمِ | چَهَ مِلا، کَه قَاضِیِ اَسْتِ پِیْشَمِ وِلو ^{۱۴} |
| ۴۱ | تَوِ آخوندِ اِگَرِ مُنْکِرِیِ پِیْشِ آیِ | پِیْرَسَمِ مَنِ اَزِ تَوِ یَکِیِ مَسْئَلو ^{۱۵} |
| ۴۲ | اِگَرِ شَدِ دَرِ آلونِ ^{۱۶} سَقَطِ ^{۱۷} کُرَهِ خَرِ | کَه بَایَدِ دَهْدِ قِیْمَتِ کُرَهِ هُو ^۱ ؟ |

۱. (galla ow) آب دادن گله؛ از نظر زمانی به حدود ساعت ۹ تا ۱۰ روز در فصل تابستان مربوط است.
۲. ابوذر جمهر: احتمالاً منظور حکیم و سیاستمدار شناخته شده عصر ساسانی است.
۳. (lelak) طعام و خوراکی است که از گندم آسیاب شده و مخلفات دیگر درست می‌شود و نام دیگر آن به گویش محلی محلی گِمنَه می‌باشد.
۴. (ten) دیگ سرگشاده.
۵. (gemna) نوعی غذای که از گندم آسیاب شده نرم می‌پزند.
۶. (long) عمّامه.
۷. (šow) شب
۸. غیاث اللغات یکی از فرهنگ‌های فارسی تالیف محمد غیاث‌الدین بن جلال‌الدین رامپوری است که در سال ۱۲۴۲ (هجری قمری) به پایان رسیده است.
۹. (nočnoč) صوت و کلمه‌ای است که برای حرکت دادن و شتاب رفتن الاغ به کار می‌رود.
۱۰. (hošt) صوتی است که برای حرکت یا فرار و تغییر مسیر گاو به کار می‌رود.
۱۱. (gow) گاو.
۱۲. (kadxodow) کنایه از این است که منصب کدخدایی هم در قدیم باید از تهران گرفته می‌شد.
۱۳. (mollā) باسواد.
۱۴. (velow) رها شده.
۱۵. (mas'alow) مسئله، مسئله‌ای.
۱۶. (ālun) به خرمن کوفته شده که به صورت دایره بود، آلون گفته می‌شد. در قدیم به وسیله گاو و الاغ خرمن می‌کوبیده‌اند.
۱۷. سقط شدن: جان دادن و مردن.

| | | |
|----|---|--|
| ۴۳ | تمامي و يا يك نفر غارمند ^۲ | زِ مَلاک و بَرزِیگر و زارِعو؟ |
| ۴۴ | نداني گراين مسئله شو یله ^۳ | نَهی خورَه ^۴ اِرکب زَوآزو ^۵ بُرو |
| ۴۵ | به بازي نباشد کس همتای من | چه در توپَه بازي چه چَرّ و چه رو ^۶ |
| ۴۶ | به کُشتي نباشد کس همتاي من | به پيشم چه داديشه و چه گيو ^۷ |
| ۴۷ | حَرَم گر نُماید هَلنگ ^۸ و چَهار ^۹ | دو فرسنگ ماند ز من شَهَرِضو ^{۱۰} |
| ۴۸ | گَم کِشَمِشي ^{۱۱} سایه افکنده زیر | نَه ديگر کَمَر دارم و تاب و تو ^{۱۲} |
| ۴۹ | خوشا سایه بُرج زارُعَلَملي ^{۱۳} | نشيني و پاير ^{۱۴} فِشاني پُفو ^{۱۵} |

۱ (korrahow) آن کره خر.

۲ (qārem): بدهکار، غرامت دهنده.

۳ (yala) یله، آزاد، رها.

۴ (xura) جوال.

۵ (row ārow) روآرو: از همین راه که آمده‌ای فوری برگرد؛ مفهوم بیت این است که چنانچه جواب مسئله نمی‌دانی جوال را زمین بگذار و سوار مرکب شو و از همان راه که آمده‌ای برگرد.

۶ (čorr o row) چَرّ و رَو دو بازي محلي بوده است. توپَه‌بازی همان فوتبال است.

۷ (dādiša - kayow) دادیشه و کيو نام دو نفر کشتي گیر است که در کشتي گرفتن مشهور بوده‌اند ولي در حال حاضر این دو نام براي اهالي ناشناخته است.

۸ (holang) دویدن.

۹ (čahār) چَهار: بلند کردن همزمان دو دست و دو پا به هنگام دویدن مرکب سواري اعم از خر و اسب.

۱۰ (šahrezow) نام شخصي است که در سوارکاري مهارت داشته ولي از موطن و زمان حيات ایشان اطلاعي در دست نيست.

۱۱ (kam) دیواره‌ای است در کوه که حالت پرتگاه دارد و در فصل تابستان سایه آن خنک و محلّ استراحت و خوابیدن کوه‌نوردان است. گم کِشَمِشي نام محلی است در کوه پشت روستای کهنویه.

۱۲ (tow) توان. مراد این است که به علت پیری و ضعف جسمانی توان رفتن به زیر سایه کم کِشَمِشي را ندارم.

۱۳ منظور، زائر غلامعلی ابن ملا محمدتقی ابن حاج غلامعلی ابن ملا محمدزمان ابن ملا محمدحسین علامرودشتی [الخ] متوفای ۱۳۴۵ ه.ق است که مالک عمده اراضی کهنویه و محل سکونتش کهنویه و کخدای کهنویه و دارای برج بوده که تاکنون آثار برج برجها و به نام ایشان معروف است. در شعر دیگری همین شاعر چنین سروده است: دژ انجیر بند و بُرج کهنو / چو زائر عُلَملي سرداري داره.

۱۴ (pāpar) به تنباکویی که بعد از بریدن نوبت اول دوباره جوانه می‌زند پایر گفته می‌شود.

| | | |
|----|--|--|
| ۵۰ | خوشا سوره کَهِف و اصحابِ کَهِف | که آسوده خُفتند بی تَاک و دو ^۲ |
| ۵۱ | شش و هفت هستند در خواب خوش | فَیَا لَیْتَنِي ^۳ کَلْبُهُمْ بَاسِطُوا ^۴ |
| ۵۲ | خوشا سوره مریم و تَحْتِ نخل | که می ریخت دُمَاژ ^۵ لَپ لَپ ^۶ چو او ^۷ |
| ۵۳ | زُطَب خوار و پهلوی مُشْتَو ^۸ بُخُوس ^۹ | بپرهیز از عقرب ^{۱۰} و بُرَج قوس ^{۱۱} |
| ۵۴ | چو شد موسم عقرب و بُرَج قوس | به سوی لحافم کشاند مَرُوس ^{۱۲} |
| ۵۵ | مگو بیش از این پورِ مَحْسَین ^{۱۳} کُخُو ^{۱۴} | که رسوا نمودی تو آچو به چو ^{۱۵} |
| ۵۶ | نُما پورِ مَحْسَین ^{۱۶} تو کوته سخن | که جوها به جو ماند و آچو به چو |
| ۵۷ | تو شاعر که داری به هنگام رزم | بِنَازِی به عبدالتَّبی ^۱ گِی گِمو ^۲ |

۱. (pofow) آبی که در دهان به صورت پُف کردن خارج می‌شود. برای از هم پاشیده‌نشدن برگ‌های پاپر آب در دهان کرده و با شدت به صورت پُف کردن بر روی برگ‌های تنباکو (پاپر) می‌پاشیده‌اند.
۲. (tak o dow) زحمت؛ بی تَاک و دَو؛ بی‌زحمت؛ کنایه از این است که اصحاب کَهِف بی‌زحمت در خواب خوش رفتند.
۳. «فَیَا لَیْتَنِي» یعنی ای کاش؛ کنایه از آنکه ای کاش من جای سگ آنها بودم.
۴. «کَلْبُهُمْ بَاسِطٌ...»: و سگ آنها دو دست خود را بر در آن غار گسترده داشت؛ بخشی از آیه ۱۸ سوره کَهِف.
۵. (dommāz) زُطَب تازه. به آیه ۲۵ سوره مریم اشاره دارد.
۶. (lap lap). لَپ: اندازه کف دست است؛ لَپ لَپ یعنی مشت مشت، فراوان.
۷. (ow) آب.
۸. خوار: بخور (فعل امر). در قدیم حصاری به ارتفاع يك متر یا بیشتر برای حفظ خرما با خار کُنار می‌ساختند و در فصل پاییز خارک و خرماي چیده شده را در آن می‌ریختند تا آفتاب بخورد. به این حصار، مُشْتَو (moštow) می‌گفتند. حصار برای این بود که حیوانات اهلی و وحشی به خارک و خرما دسترسی نداشته باشند.
۹. (boxows) بخواب (فعل امر).
۱۰. از برج‌های فلکی که مصادف با آبان است.
۱۱. نهمین برج فلکی مصادف با آذر ماه.
۱۲. (marows) افسار.
۱۳. (mahsayn) محمدحسین؛ فرزند ملاً علیرضا خان علامرودشتی.
۱۴. (koxow) قد خمیده.
۱۵. (čow) شایعات بی‌پایه.
۱۶. محمد حسین؛ فرزند ملاً علی‌رضا خان.

| | | |
|----|---|--|
| ۵۸ | تو برگو که داری به هنگام رزم | به طاهر ^۳ بنازی و محسین ^۴ گُخو |
| ۵۹ | سُهیلَم ^۵ من و مُلکِ کهنو یَمَن ^۶ | خلیفه ^۷ بسوزم مع سید علو ^۸ |
| ۶۰ | شَهَابِم من و بند و پَرَوَنگ ^۹ مرگ | که خرمن به باد فَنَا داد گِرو |
| ۶۱ | بُن بیخ لَه شورِ آتش زَنَم ^{۱۰} | که دودش رود از تُرِ تائُرِو ^{۱۱} |

(میر، ۱۳۹۱: ۵-۱۵).

۱.۷. طنز در شعر آچو

این شعر مجموعاً مضمونی طنزآمیز دارد؛ البته طنزی محلی و طنز محلی را مردم و گویش‌وران همان محل یا مردم نزدیک به آن درمی‌یابند که شعر با گویش آنان سروده شده است. طنز محلی سروده، نوشته یا گفتاری است که موقعیت یا کلامی خنده‌دار را با توجه به اقلیم یا گویشی محلی نشان‌می‌دهد. در این طنز هم زبان و واژه‌ها و اصطلاحات محلی است و هم موقعیت و شخصیت طنز. بنابراین خنده‌دار بودن یا انتقادی بودن این طنز بیشتر کاربردی محدود و محلی دارد. این ویژگی‌ها البته از حلاوت، تأثیر و استواری طنز و سروده یا کلام طنزآمیز نمی‌کاهد.

۱. حاج سید عبدالتبی راغب‌زاده فرزند حاج سید عمران ابن حاج سید اسداله راغب علامرودشتی.

۲. (gi komow) به کسی که قدی کوتاه و شکمی بزرگ و حرکات فیزیکی و بدنی کُند داشته باشد، گی کُمو می‌گفته‌اند.

۳. محمدطاهر فرزند عبدالرحیم ابن کربلائی محمدطاهر ابن حاج محمدطاهر ابن ملا محمدحسین علامرودشتی از عموزادگان سراینده شعر.

۴. ملا محمدحسین؛ ابن ملا علیرضا خان پدر سراینده شعر.

۵. ستاره شهیل.

۶. کشور یمن.

۷. نام خاص.

۸. (alow) علی.

۹. (parvang) وسیله‌ای بافته از برگ‌های نخل که با بستن آن به کمر به بالای نخل می‌روند.

۱۰. (lašuri) به قسمتی از باغ خفرویه که زمی‌ش شوره زار است، می‌گفته‌اند.

۱۱. از خاک تا آسمان.

۱.۱.۷. طنز کلامی

شعر آچو را می‌توان از یک سو، طنز کلامی دانست؛ زیرا واژه‌ها و اصطلاحات محلی همراه با طنز است. واژه‌هایی که با تلفظ خاص یا اشاره به وضعیت، روحیه، مناسبت یا شخصی خاص، در زبان و تداول محلی تداعی‌کننده طنز و خنده‌آمیز بودن است. واژه‌های رَمِضون، پسِ چاله، اَعْرَجو، چُرْت خُو، قلیان بُک، چِبو، خَرخشو و هَلّه‌هو و نیز برخی ترکیب‌ها، مصراع‌ها یا ابیات مانند مَحْسینِ کُخو، نشستنِ پسِ کِتل و کوری، من از دور نشینم کنم هَلّه‌هو، که پیداست از خشتکم پرچلو و

زَمْسُونِ پَسِ چاله پُر چَلوس
به از شوکتِ رُستم و آشگوس
نمونه‌هایی‌اند که شعر را در کلام به طنز تبدیل کرده‌اند و گویشوران نیز زبان و کلام این شعر را بیشتر با دید طنز می‌بینند.

۲.۱.۷. طنز موقعیت

از سوی دیگر این شعر طنز موقعیت نیز دارد؛ یعنی شخصیت آچو در وضعیت، عملکرد و موقعیتی طنزآمیز قرارداد یا خود را قرار می‌دهد یا شاعر در ابیات و توصیفات خود موقعیت‌هایی در کار و رفتار آچو یا دیگران نشان می‌دهد که برای مردم محل یا حتی برای دیگران خنده‌دار است. شنونده و خواننده شعر آچو طبعاً باید با ویژگی‌های محلی آشنا باشد تا زیبایی و خنده‌دار بودن یا نیش و طعن موجود در شعر را بیشتر درک کند. «یک وجه دیگر طنز و شخصیت که طنزنویسان ماهر از آن خیلی استفاده می‌کنند وضعیت شخصیت است. طنز یک چیز ذهنی است. بنابراین اغلب گیرایی آن به نوع محیط اجتماعی که طنز در آن به وجود می‌آید بستگی دارد. به عبارت دیگر گیرایی طنز نه فقط به شخصیتی که آن را به کار می‌گیرد بلکه به شخصیت‌هایی که آن را می‌شنوند نیز بستگی دارد» (جنیفر کروسبی به نقل از سلیمانی، ۱۳۹۱: ۹۳).

وضعیت‌ها و موقعیت‌های زیر، نمونه‌هایی از این نوع طنز است:

| | |
|---------------------------------|-------------------------------------|
| هرآنکس که تقلید آچو کند | زَمْسُونِ بَخْسَبَدِ هَمِي خُو کند |
| نشستنِ پسِ کِتل و کوری دمی | بُودِ پِشِ مَن بَهِتَرِ از عَالَمِي |
| چنین گفت آچو به وقتِ درو | دو خَرَمَن نیرزد به یك چُرْتِ خُو |
| منم بلَعَمِ ابنِ بَعورا به رُهد | که پیداست از خِشْتِکَمِ پَرچَلو |
| بُنِ بیخِ لَه شورِ آتشِ زَنَم | که دودش رود از تُسَرِي تا ثرو |

۳. ۱. ۷. تیپ‌سازی

تیپ‌سازی ساختن و پرداختن نمونه‌ای از افراد یک اجتماع در شعر یا نوشتاری طنزآمیز است به نحوی که آن شخص نمونه و تپیی از بسیاری از افراد اجتماع می‌شود. در این شیوه از طنز، «طنزنویس در خصوصیات عمده موضوع خود غلو می‌کند و فقط یک صفت خاص او را چشمگیر می‌سازد. اگر طبقه بخصوصی از اجتماع را بگیرد و آن را به نحوی برایمان مجسم سازد که خطوط عمده این وصف قابل انطباق با عده زیادی از آن طبقه باشد که ما می‌شناسیم، این تیپ‌سازی است». (جوادی، ۱۳۸۴: ۶۶). در این شعر گرچه صفات متعدد و متنوعی از شخصیت و تیپ آچو بیان شده، بیشترین تأکید و توجه بر تبلی و تن‌پروری اوست که نمونه‌های آن در جامعه کم نیستند. بنابراین آچو که شخصیت اصلی و محور این شعر است، شخصیتی خنده‌دار و جالب توجه است. «شخصیت‌های خنده‌دار، شخصیت‌های غیرعادی، عجیب، خاص و شاید نفرت‌انگیز ولی همیشه اغراق‌آمیز هستند. ... شخصیت خنده‌دار واقعی، شخصیتی کاریکاتورگونه و ساخته و پرداخته ذهن نویسنده است». (دیوید بوچیئر به نقل از سلیمانی، ۱۳۹۱: ۴۴).

آچو فردی واقعی بوده که با کارهای سخت میانه‌ای نداشته و از آنها فرار می‌کرده است اما شاعر توانسته از ویژگی‌ها، گفتار و رفتار او و با زبان شاعرانه و هنری شخصیتی طنزآمیز بسازد که وصفش پس از گذشت بیش از صد سال هنوز بر سر زبان‌هاست و به عنوان نمونه‌ای از افراد تبیل و فراری از کارهای سخت مطرح می‌شود. «از نظر ادبی، طنز شیوه بیان مطالب انتقادی و نفرت بار همراه با خنده و شوخی است. برخی طنز را با علم بدیع در ارتباط می‌دانند؛ زیرا نویسنده طنز با بهره‌گیری از فن بلاغت و سخنوری فضایی را ترسیم می‌کند که نه فقط خواننده را سرگرم می‌کند بلکه الگویی از اعمال و سکناات اشخاص جامعه هم به دست می‌دهد». (حرّی، ۱۳۸۷: ۳۵).

۴. ۱. ۷. طنز عوام

این شعر طنز را باید در حوزه طنز عوام یا طنز عامه قرارداد؛ زیرا مخاطب آن یک گروه خاص یا تحصیل‌کردگان یا یک رده سنی ویژه نیست بلکه عموم مردم است. زبان، واژه‌ها، نحوه بیان و خلق موقعیت‌ها همه در حوزه درک و تشخیص و تفسیر عامه مردم قرار می‌گیرد. طنز عامه نیز چون ادبیات عامه است که از دل کوچه و بازار و زندگی عموم مردم برخاسته و همه عناصر زبانی و محتوایی خود را از توده مردم گرفته است.

۵.۱.۷. عناصر و شگردهای طنز در شعر آچو

- شاعر از عناصری چون اغراق، مبالغه و کوچک‌نمایی برای ساخت فضای طنزآمیز شعر خود استفاده کرده‌است. در اینجا به برخی از این عناصر و شگردها اشاره می‌کنیم:
- ۱- در بیت نخست رمپزون، یادکرد نام شخصی (رمضان) به حالت طنز و کوچک‌نمایی است. ارواحک نیز با تصغیر همین را نشان می‌دهد.
 - ۲- در بیت ۴ با کوچک‌نمایی، شوکت رستم و اشکبوس را از حال و استراحت پشت چاله پراتش کمتر دانسته است. یا می‌توان آن را اغراق دانست که پشت چاله نشستن را از شوکت رستم و اشکبوس بیشتر می‌داند.
 - ۳- در بیت ۵ اغراق دارد و نشان دهنده تبلی فراوان است.
 - ۴- در بیت ۸ با استعاره‌ای زیبا گرم‌شدن تدریجی و البته زود هنگام را نماینده دروکردن و زحمت آن دانسته است. در جنوب فارس از همان نیمه فروردین هوا گرم می‌شود و گرم‌شدن هوا زمان دروکردن غلات را در پی دارد. آچو نیز در بزرگ‌نمایی این گرما را صرف‌نظر از دیگر سختی‌هایش، به خاطر آمدن زمان درو ناپسند می‌شمارد.
 - ۵- در بیت‌های ۱۰ و ۱۱ و بیت‌های مشابه هم به نوعی اغراق هست در وصف تبلی فرد و هم برعکس آن کوچک‌شمردن کاری است که آچو تبلی خود را با آن مقایسه می‌کند. این بیت مانند مثلی سائر همچنان در زبان مردم جاری است.
 - ۶- در بیت ۱۲ یک پُک‌زدن به قلیان را از مقدار بسیار زیادی گندم و جو بهتر و برتر می‌شمارد. این نوع بیان مانند بسیاری از ابیات هم بزرگ‌نمایی است و هم کوچک‌نمایی موضوع مورد نظر. به اهمیت و تأکید موضوع بستگی دارد.
 - ۷- در بیت ۱۵ در حکمی سخت، فرمان به چپاول آهنگران می‌دهد که دلیل طنز آن ساختن داس درو است و این فرد تبیل سخت از این کار بیزار است.
 - ۸- در بیت‌های ۱۷ و ۱۸ اغراق و مبالغه به حدی است که آچو می‌گوید پند من را بشنوید اما آیه قرآن را نه.
 - ۹- بیت ۱۹ نشان‌دهنده اطلاع شاعر از اوضاع اجتماعی و نقش و تأثیر علما در مسائل روزگار خویش است که شاعر آن را به‌نحوی در طنز خود گنجانده است.
 - ۱۰- بیت‌های ۲۰ و ۲۱ دو مقایسه طنزآمیز دارد: بنه‌گرفتن که انصافاً کار سختی است، همان جهنم است و مَشکِ خنکِ آب در زیر خوشه‌های گندم حکم بهشت دارد.

- ۱۱- طنز بیت ۲۳ در عدم ارتباط منطقی و علی بین رفتار این فرد است که یکی از اصلی‌ترین شیوه‌های طنزپردازی است. دیگران زحمت می‌کشند و آچو فقط صدایی می‌زند گویی بسیار خسته و زحمت کشیده است.
- ۱۲- در بیت‌های ۲۷ تا ۳۱ آچو حاضر است این کارهای سخت را بکند ولی سراغ خرمن‌کوبی نرود. در بیت‌های ۲۷ و ۲۸ نام روستاهایی می‌آورد که از محل سکونت گوینده بسیار دور بوده ولی او حاضر است به آنجا برود و کارهای سخت دیگری بکند، اما به سراغ دروکردن نرود؛ یعنی شاعر تفکر غیر منطقی در بزرگ نشان‌دادن زحمت درو را در ذهن آچو نشان می‌دهد.
- ۱۳- بیت ۳۴ اوج طنز است. من چون بلعم باعورا در زهد هستم و نشانه آن از آلودگی شلوارم- از پرخوری زیاد- پیداست. از وارونه‌نمایی یا تناقض برای طنز استفاده کرده است.
- ۱۴- در بیت‌های ۳۵ و ۳۶ نیز با وارونه‌نمایی طعن و طنز شعر را نشان داده است. او که فردی تبیل است خود را شب‌خیز و سحرخیز می‌داند و این سحرخیزی خوابیدن تا پاسی از روز است. حکمت و دانایی بوذرجمهری او نیز در شناخت غذا و پلو است.
- ۱۵- بیت ۳۷ تصویری طنزآمیز از دیگ پلو است که آن را به فردی با عرقچین و لنگ تشبیه کرده است. آچو همه چیز را در خوردن می‌بیند.
- ۱۶- در بیت ۳۸ آچو با اغراق و بزرگ‌نمایی خود را چنان باسواد نشان می‌دهد که مانند فرهنگ لغت است و حتی تنوع کاربرد و جابجایی اصطلاحات را نیز نشان می‌دهد.
- ۱۷- از بیت ۳۹ تا ۴۴ نیز با شگرد اغراق و بزرگ‌نمایی، این فرد تبیل چنان خود را مدعی نشان می‌دهد که حاضر به مناظره با دانایان در موضوعات و مسائل مختلف است و البته موضوعات طرح شده خود طنزآمیزند.
- ۱۸- در بیت‌های ۴۵ تا ۴۷ آچو در ورزش و سواری نیز خود را پیشتاز و برتر می‌شمارد. با شناخت از شخصیت تبیل او اغراق و طنز موضوع روشن است.
- ۱۹- بیت‌های ۴۸ تا ۵۳ بیانگر آرزوهای آچو است. او پس از آن همه ادعا، آرزوی لحظه‌هایی را دارد که آسوده و بی‌زحمت باشد. این نیز با ادعاهای چند بیت پیش در تناقض است.
- ۲۰- در ابیات پایانی، شخصیت اصلی شعر دوباره رجزخوانی می‌کند و خود را از افرادی که به زرنگی و شجاعت و مهارت در کار مشهور بوده‌اند، بهتر و برتر می‌شمارد. طنز سخن نیز در این است که در طول شعر تبیلی و تن‌پروری خود را برملا کرده و این ادعاها وارونه و نقض آنهاست. در مجموع شاعر برای بیان طنزآمیز موضوع خود و معرفی آچو و کردار و گفتار او از شگردهای اغراق و بزرگ‌نمایی، کوچک‌نمایی، تناقض، وارونه‌نمایی و توصیف استفاده کرده و توانسته از او شخصیت و تیپ و نمونه‌ای از اشخاص تبیل و تن‌پرور با رفتاری خنده‌دار بسازد.

۳.۷. سبک شاعر

در بین صاحب‌نظران و متخصصان حوزه زبان و سبک‌شناسی در باره تعریفی واحد و جامع از سبک اتفاق نظر دیده نمی‌شود؛ زیرا تعریف مفهوم سبک با همه بداهت و روشنی خود سبک تا حدودی دشوار است اما برای اینکه بتوانیم براساس آن درباره سبک شاعر یا نویسنده‌ای قضاوت کنیم، ناچار باید تعریفی را معیار خود قرار دهیم. «به‌طور کلی می‌توان گفت که سبک، وحدتی است که در آثار کسی به چشم می‌خورد. یک روح یا ویژگی یا ویژگی‌های مشترک و متکرر در آثار کسی است.» (شمیسا، ۱۳۸۸، الف: ۱۶).

با توجه به اینکه اشعار فراوانی از شاعر باقی‌نمانده و مجموعه اشعار وی در دسترس نیست و آنچه برجامانده پراکنده است، نمی‌توان درباره سبک کلی اشعار او نظری قاطع داد اما همین مقدار اشعار باقی‌مانده نشان‌دهنده طبع توانا و قدرت بیان شاعر است.

او در اواخر دوره قاجار می‌زیسته و می‌دانیم که شعر دوره قاجاری ادامه راه و سبکی است که با نام «مکتب بازگشت» می‌شناسیم. بنابراین با همه توانایی، این شاعران، مقلد و شعرشان تقلیدی از گذشته محسوب می‌شود. البته در تقلید از سبک گذشتگان، توانایی خلق زبان یا تصویری نو را نیز از خود نشان داده‌اند. «هرچند شاعران دوره بازگشت گاهی به تقلید از شعر خاصی پرداخته‌اند، اما در مجموع آنان سبک شاعران کهن را تقلید می‌کردند یعنی شیوه آنان را آموخته بودند و با همان شیوه چه بسا که تابلوهای جدید بدیعی آفریدند.» (شمیسا، ۱۳۸۸، ب: ۳۲۰).

برخی از محققان، شعر دوره بازگشت را نیز به جریانات و شیوه‌هایی تقسیم کرده‌اند. از جمله شمس لنگرودی که شعر این دوره را دو گروه «شعر بازگشتی خواص» و «شعر ضد بازگشتی یا عوام» می‌شمارد و می‌نویسد: «شعر بازگشتی شعر خواص بود: شعر خواص وابسته به دربار. شعری بود که به هیچ‌وجه نشان‌دهنده و تاباننده وضع زندگی عمومی - و حتی خصوصی درباری - نبود... روی این شعر رسمی، شعری غیر رسمی و غیر درباری وجود داشت که بیانگر اوضاع و احوال زمانه بود... شعری که از مصائب و مشکلات و شادی‌های واقعی حرف می‌زد.» (شمس لنگرودی، ۱۳۷۵: ۲۶۵). با پذیرش این نوع نگاه، شعر رونق‌بویژه آچو نمونه‌ای از شعر مردمی و شعر زندگی است که در آن جریان یک زندگی سخت کشاورزی و باغداری و زندگی روستایی آن زمان نشان داده شده است. بجز شعر آچو، این خصیصه را می‌توان در برخی دیگر از اشعار او نیز دید. دوییتی زیر نیز از رونق است و در منطقه بسیار معروف و حتی در بین مردم مناطق هم‌جوار نیز زبانزد است. همانگونه که پیداست این شعر در قالب دوییتی یعنی قالب محبوب محلی سرایان جنوب سروده شده:

علامردشت نمی‌گیره دلِ مو می‌ونِ باغِ ملاً منزلِ مو
سراسر باغِ ملاً گُلِ بکارید که شاید گُلِ بروید از گِلِ مو

(همان: ۱۶)

(باغ ملاً منظور باغی است که در خفرویه علامرودشت قرار دارد و معروف است.)
رونق در این شعر به اقتضای موضوع و درواقع برای ساختن تناقضی میان قالب شبه‌حماسی و موضوع اصلی یعنی تبلی و کاهلی شخصیت اصلی شعر، از لحن بیان فردوسی و شاهنامه او تقلید کرده و در ضمن اشاره به برخی داستانها و شخصیت‌های شاهنامه، کوشیده با الفاظی نسبتاً فخیم بر استواری شعر خود و بر طنز آن بیفزاید.

۸. نتیجه‌گیری

طنز گونه‌ای از ادبیات محلی است که در این مقاله نمونه‌ای از آن را با شواهد معرفی کردیم. طنز محلی را نیز چون خود ادبیات محلی مردمانی در می‌یابند و می‌شناسند که متن طنز به گویش و با موقعیت و فرهنگ آنها گفته شده باشد. در این طنز آچو فردی است که بیشتر خواب و استراحت را دوست دارد و از دروکردن و خرمن‌کوبی سخت می‌ترسد و از آن فرار می‌کند. شاعر با مهارت، احوال و خصوصیات و گفتار و کردار آچو را به طنز بیان کرده و از عناصر و شگردهای طنز ساز مانند اغراق، مبالغه، بزرگ‌نمایی، وارونه‌نمایی، کوچک‌نمایی و تناقض و توصیف برای خلق طنز خویش به‌خوبی بهره گرفته است. طنز او هم طنز کلامی است و هم موقعیتی. یعنی با بهره‌گیری از واژه‌ها و ترکیبات خاص در کلام و وصف خود آچو را در موقعیتی طنزآمیز قرارداده و هم صحنه‌ها و موقعیت‌هایی خنده‌دار را در شعر خلق کرده است. نیز با توجه به عام بودن مخاطب، این طنز در رده طنز عامه هم قرار می‌گیرد. شاعر در سرودن شعر طنز فردی ماهر بوده است؛ گرچه طنز اشعارش را مردم زادگاهش و مناطق هم‌جوار بیشتر می‌توانند درک کنند. سبک شاعر نیز همچون بیشتر شاعران دوره قاجار بازگشتی و تقلیدی است و در این شعر تقلید از فردوسی دیده می‌شود.

آنچه از اشعار طنز رونق با نام «آچو» دریافت می‌شود نشان می‌دهد که:

- ۱- رونق، شاعری توانا در سرودن شعر بوده و زبانی نسبتاً فخیم و استوار داشته است.
- ۲- وی فردی مذهبی، مطلع به تاریخ اسلام و سیره اهل بیت^(ع) و آگاه به موضوعات ریز و درشت تاریخی و دینی بوده است.
- ۳- شاعر به مسائل و احکام شرعی و عبادی آگاه بوده و آن را در خلال شعرش نشان داده است.
- ۴- وی با هنرمندی و ذوق هنری توانسته واژه‌ها و ترکیب‌های محلی و بومی را در شعر خویش بگنجانند.

- ۵- رونق به افسانه‌ها و داستان‌های ملی، خصوصاً شاهنامه آگاه بوده و این نکته، گسترش نفوذ شاهنامه را حتی در روستاهای دور از شرق ایران در گذشته نشان می‌دهد.
- ۶- با توجه به سواد مکتب‌خانه‌ای و یادگیری و فهم قرآن، به‌خوبی برخی از آیات قرآن را در اشعار خود تضمین کرده یا به شکلی از آنها بهره برده است.
- ۷- او از تحولات تاریخی زمانه خود و نقش بزرگان و علما در آن آگاه بوده و در شعر خود آن را بازتاب داده است.

کتاب‌نامه

۱. جوادی، حسن، (۱۳۸۴)، تاریخ طنز در ادبیات فارسی، تهران، انتشارات کاروان.
۲. حرّی، ابوالفضل (۱۳۸۷)، دربارهٔ طنز، تهران، انتشارات سوره مهر.
۳. سعدی (۱۳۶۹)، «گلستان»، با تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، انتشارات خوارزمی.
۴. سلیمانی، محسن (۱۳۹۱)، اسرار و ابزار طنز نویسی، چاپ اول، تهران، سوره مهر.
۵. شمس لنگرودی، محمد (۱۳۷۵)، مکتب بازگشت، ویرایش دوم، تهران، نشر مرکز.
۶. شمیسا، سیروس (۱۳۸۳)، انواع ادبی، ویرایش چهارم، تهران، نشر میترا.
۷. شمیسا، سیروس (۱۳۸۸ الف)، کلیات سبک شناسی، ویرایش دوم، تهران، نشر میترا.
۸. شمیسا، سیروس (۱۳۸۸ ب)، سبک شناسی شعر، ویرایش دوم، تهران، نشر میترا.
۹. عسکری چاوردی، جواد (۱۳۹۰) «فرهنگ عامه و آداب و رسوم شهرستان لامرد»، قم، نشر عطش.
۱۰. کریمی، هادی (۱۳۹۱)، «جغرافیای علامرودشت»، لامرد، انتشارات ایراهستان.
۱۱. میر، محمد (۱۳۹۱)، «رونق علامرودشتی و باقر- گل اندام»، لامرد، انتشارات ایراهستان.

آچو (شعری طنزآمیز از رونق علامرودشتی) ۱۱۷